هوالعليم

دو بیان نوین و عمیق از امکان ملاقات خدا (1)

بیان اول

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آية اللّه حاج سيّد محمد حسين حسيني تهراني

قدّس اللّه نفسه الزّکیّه

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم

الحمدُ لِله ربّ العالَمین

و السّلام علی خیرِ خَلقه محمّدٍ و أهلِ بیته أجمَعین

و لعنةُ اللَه علی أعدائهم إلی یوم الدّین

# انحصار صفات حسنه و كماليّه را به خدا

ما از آيات قرآن و اخبار ائمّه عليهم السّلام مطالبى آورديم كه دلالت مى‏كرد كه انسان مى‏تواند به شرفِ ملاقاتِ خدا برسد، و اين نهايت درجه مقام انسان است، و خلقت انسان هم براى همين جهت است كه به خدا معرفت پيدا كند؛ و معرفت‏ حقيقيّه‏، لقاء و وصول است.

هفته گذشته از آيات قرآن و اخبار به چند طريق، اين مطلب را گفتيم[[1]](#footnote-1)؛ حالا امشب مى‏خواهيم از دو جهت ديگر اثبات كنيم كه انسان مى‏تواند به شرفِ ملاقات خدا برسد و خدا را ببيند. اين دو جهت، دو جهتى است كه من خودم به آن برخورد كردم، و در تفاسير هيچ يك از مفسّرين نديدم كه از اين دو جهت، كسى بخواهد اثبات لقاء خدا بكند.

طريق و جهت اول: آياتى در قرآن مجيد است كه صفات حسنه و كماليّه را منحصرِ به خدا مى‏كند، يعنى مى‏گويد: در عالم وجود، علم، قدرت، حيات، سمع، بصر، حكمت و خُبرَوِيَّت انحصار به خدا دارد. حالا بيان تقرير اين مطلب چطور است؟ چه قسم اثبات كنيم؟

در آيات قرآن داريم: ﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾[[2]](#footnote-2)، ﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ﴾ «هيچ خدائى نيست، جز اين خدا.» در اين آيه مباركه مألوهيّت و معبوديّت را منحصر در خدا قرار داده؛ يعنى مى‏گويد: معبود فقط خداست. در حالتى‏كه ما مى‏بينيم در دنيا مردم، معبودهاى مختلف دارند؛ يكى گاو مى‏پرستد، يكى ستاره مى‏پرستد، يكى بت مى‏پرستد، يكى پدرش را مى‏پرستد، يكى هواهاى نفس خود را مى‏پرستد؛ افرادى كه خدايان متعدّدى غير از اين خدا دارند، بسيار زياد هستند؛ پس چرا خدا مى‏گويد: ﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ﴾ «هيچ معبودى نيست جز اين خدا»؟!

بعضى از مفسّرين آمدند گفتند: ﴿لا إِلهَ﴾ مقصود اين نيست كه خدائى نيست جز خدا؛ بلكه مقصود اين است كه معبودِ به حقّى نيست جز خدا، و اين معبودها، معبود باطل است؛ پس معبود به حقّ جز خدا نيست.

اگر كسى به اينها بگويد: آقا در اين آيه قرآن ﴿لا إلَهَ بِالحَقّ﴾ كه نيست، ﴿لا إِلهَ﴾ «إلَه نيست جز خدا»، چه جواب مى‏گوييد؟! آيه مى‏گويد: إلَه نيست، معبود نيست جز خدا، يعنى چه؟ يعنى تمام اين معبودهائى كه شما براى خود معبود اتّخاذ كرده‏ايد، شما اينها را در مقابل خدا معبود مى‏دانيد، حقيقت اينها تجلّى خداست.

همين بُت، همين پدر، همين مادر، همين ستاره، همين شمس، همين قمر، كه شما آنها را در مقابل خدا، به عنوان معبود گرفتيد، حقيقتِ اينها تجلّى خداست؛ پس معبودى جز خدا نيست. هركس دنبال هر معبودى برود، دنبال خدا رفته، و هر معبودى را بپرستد بالحقيقة خدا را پرستيده، منتهى در اين دنيا چشمش نابينا بوده و خدا را در يك آيينه محدودى مقيّد كرده؛ و گناه و شرك او در تقييد اوست كه خدا را منحصرِ در شمس و قمر و امثال اينها كرد؛ و اگر اين تقييد برداشته بشود و آن حقيقت آشكار بشود، همين شمس و قمر حقيقتش خداست؛ و لذا در روز قيامت كه پرده برداشته مى‏شود و حقايق آشكار مى‏شود، بسيارى از مشركين مى‏گويند كه: خدايا ما در دنيا غير از تو را عبادت نكرديم، و غير از تو را نپرستيديم.

آيات قرآن بر اين معنا دلالت دارد! يعنى با اينكه قرآن مى‏گويد: اينها در دنيا شرك آورده‏اند و غير از خدا را پرستيدند، در آنجا انكار مى‏كنند كه ما غير از تو را نپرستيديم؛ در حالتى‏كه غير از او را پرستيده بودند. در آنجا كه پرده برداشته شود مى‏فهمند كه حقيقت آن چيزى را كه پرستيده بودند، خدا بود.

پس‏ ﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ﴾ هر معبودى را هركس بپرستد، خدا را پرستيده؛ منتهى گناه در تَعيُّن و در تَقيُّد است. چرا انسان خدا را مقيّد مى‏كند؟! حقيقت همه اشياء و آن حقيقةُ الحقايق، همان ذات مقدّس پروردگار است.

﴿اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ اين‏﴿الْحَيُّ﴾ صفت براى‏ ﴿هُوَ﴾ نيست، خبر بعد از خبر است: اللَهُ الحَيّ‏؛ ﴿الْقَيُّومُ﴾ خبر بعد از خبر است: اللَهُ القَيّوم‏.

اللَهُ الحَيّ‏ يعنى چه؟ يعنى خدا فقط زنده است و بس. خوب توجّه كنيد! ما مُطَوّل كه مى‏خوانيم براى چه مى‏خوانيم؟ اينجا به دردمان مى‏خورد،" هوَ البَطَلُ المـُحامي" كه آنجا خوانديم الف و لامِ‏ البَطَل‏ الف و لامِ جنس است؛ يعنى او فقط شجاع است، جنس شجاعت در اوست، كأنَّهُ در عالم شجاعى نيست جز او. اللَهُ الحَيّ‏، الف و لامِ‏ ﴿الْحَيُّ﴾ الف و لامِ جنس است، يعنى خدا زنده است و بس!

جنس حيات منحصر است در ذات پروردگار و جنس‏ ﴿الْحَيُّ﴾ خداست. ﴿الْقَيُّومُ﴾ يعنى جنس قيّومى كه تمام موجودات به او قائمند، خداست.

درحالتى‏كه ما اين حيات‏هاى بسيار را در اين دنيا مى‏بينيم، مرغ زنده است، كبوتر زنده است، گنجشك زنده است، مگس زنده است، پشه زنده است، ماهى‏هاى دريا زنده‏اند، انسان زنده است، ملائكه زنده‏اند، جنّ زنده است؛ اين زندگى‏ها چيست؟ و حال آنكه خدا مى‏گويد: حيات منحصر در اوست؟

يعنى اين حيات‏ها، حيات‏هاى اينها نيست، حيات خداست. يك موجود در عالم زنده است و او خداست. و اين حيات‏ها، حيات‏هاى استعارى و مجازى است. شما بى‏خود به زيد مى‏گوييد: زنده، به عمرو مى‏گوييد: زنده؛ عمرو مرده است، زيد مرده است؛ در مقابلِ حيات پروردگار كسى زنده نيست و اين زندگى، زندگى اوست. پس وجود او تمام موجودات را گرفته؛ و تمام موجودات به بركت وجود او حركت مى‏كنند و زنده شده‏اند. پس اين زندگى زندگى اوست؛ چشم باز كن و ببين كه وجود پروردگار و حيات پروردگار همه موجودات را فراگرفته، و هيچ موجودى با وجود او زندگى ندارد؛ زندگى او، زندگى عاريه و زندگى مُستَعار است. پس خدا زنده است و هر موجودى كه مى‏بينى و او را تماشا مى‏كنى و او را زنده مى‏بينى، خدا را ديدى كه زنده است؛ چون خدا زنده است و غير از خدا زندگى نيست. اين آيه قرآن ديگر چه قسم براى ما صريح بيان كند؟!

قيّوم، كه هر موجودى به موجود ديگر قائم است، آن موجودِ قيّوم، خداست. اين پنكه كه الآن دارد به اين سقف مى‏گردد، به سقف قائم است؛ اين سقف به اين ديوارها قائمند؛ اين آقائى كه اينجا نشسته و تكيه داده، به آن ديوار قائم است؛ اين بچّه‏اى كه تكيه داده به زانوى اين شخص، به او قائم است؛ هركس به يك چيزى قائم است. الآن ما به وجود خودمان قائم هستيم؛ اين قيام‏ها، قيام به حقّ است، و آن كسى كه قيّوم همه موجودات است، او حقّ است. پس اين موجودات، موجودات مُستقلّه نيستند و بر پاى خود استوار نيستند. آن قيّومى كه تمام اين قيام‏ها به او مربوط است، خداست. پس در عالم يك قيّوم بيشتر نيست، و همه اين قيّوم‏هاى متعدّد، را بايد دور ريخت، آن قيّوم خداست.

چشم باز كن و ببين تمام موجودات به او قائمند. همين‏طورى كه حضرت يوسف در زندان به دو رفيق زندانى خود گفت: ﴿أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ﴾[[3]](#footnote-3)، «آيا اين خدايان متفرّق از افراد بَشرى كه انسان به آنها اتّكاء مى‏كند و از آنها التماس مى‏كند، و متفرّقند و مُتشتّتند و آراء مختلف دارند، بهترند يا خداىِ واحدِ قهّارى كه قهرش و سيطره جلالش عالم را گرفته و تمام موجودات را مُندَكّ در عظمت و جلال خود كرده؟» پس در عالم، قيّوم غير از خدا نيست؛ زنده غير از خدا نيست.

# بازگشت همه حمد و ستايش‏ها به خداوند است‏

از طرف ديگر در اذكار داريم: الحَمدُ لِلَهِ‏، در قرآن مجيد، در بسيارى از جاها داريم: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾[[4]](#footnote-4) در يك جا داريم‏ ﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ﴾[[5]](#footnote-5) در اينجا هم الف و لام، الف و لامِ جنس است، و حملِ خبرى كه داراى الف و لام باشد بر مبتدا، يا مبتدائى كه داراى الف و لام باشد، افاده حصر مى‏كند. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ يعنى جنس حمد منحصر به خداست.

حمد يعنى ستايش، تعريف. انسان اين تعريف‏هائى كه از اين موجودات مى‏كند؛ ما شب و روز مشغول تعريف و تمجيديم؛ به‏به عجب هواى بهارى! عجب نسيم جان بخشى! عجب خورشيد دل افروزى! عجب ماه شب افروزى! عجب درخت سَروى! عجب آب زلالى! انسان در كنار جويبار نشسته، چشم خود را بر اين مناظر عالم از كوهستان‏ها و مناظر عجيب و غريب مى‏اندازد و مشغول تعريف مى‏شود؛ جمال انسان، كمال انسان، قَدِ رَعنا، قَدِ سَرو، چشم آهوئى، كمال علمى، فلان كس داراى فلان فنّ است؛ عجب آدم خوبى است! عجب كمالى دارد! اينها همه‏اش تمجيد است كه ما مى‏كنيم.

يك مرغ را انسان مى‏گذارد جلويش، تماشا مى‏كند، منقارش چطور است؟ مَعده‏اش چطور است؟ كَبِدش چطور است؟ پايش چطور است؟ چه قسم مى‏خواند؟ چه قسم بچّه مى‏آورد؟ اينها همه‏اش حمد است. همه اين حمدهائى كه مى‏كنيم، اين حمدها، همه‏اش مال خداست.

يك شاخه گل را جلويتان مى‏گذاريد، مى‏گوييد: به‏به عجب گلى! چقدر اين گل قشنگ است! چه بوئى دارد! چه طراوتى دارد! چه شاخه‏اى دارد! اين گل رنگين در وسط اين شاخه‏هاى سبز، چه خودنمائى مى‏كند! چه طراوتى دارد! به‏به عجيب چيزى است! اين تعريف‏ها مال خداست.

نگو چه گل قشنگى، بگو چه خداى قشنگى! نگو چه انسان قشنگى، بگو چه خداى قشنگى! اين تعريف‏ها مال اوست. چه كوه قشنگى! چه آب قشنگى! چه جمال دلربائى! چه علم دل آرائى! چه ماه شب افروزى! تمام اين محاسن انحصار در خدا دارد، و خدا قشنگ است و بس! ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾[[6]](#footnote-6) معنايش اين است؛ يعنى هيچ موجودى سزاوار ستايش نيست، هيچ موجودى سزاوار حمد نيست، آنكه بالذّات مُستحقّ حمد است او خداست؛ منتهى يك جلوه انداخت اين موجودات را روشن كرد؛ اشخاص نابينا، اين جلوه را از خودِ موجود مى‏بينند، او را تعريف مى‏كنند؛ اين چشم بايد عوض بشود و جلوه را از صاحب جلوه كه خداست ببيند، او را تعريف كند. اين مى‏شود ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾، (لله الحمد).

# افرادى كه نگرش غير توحيدى دارند، موجودات را مستقل از پروردگار مى‏بينند

و افرادى كه داراى معرفت نيستند، اين معنا را درك نمى‏كنند، موجودات را مستقلّ مى‏بينند و موجودات را حمد مى‏كنند، و لذا خدا مى‏گويد: ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ﴾[[7]](#footnote-7) «بگو حمد تمام مراتبش اختصاص به خدا دارد وليكن اكثريّتِ مردم نمى‏فهمند.» خيال مى‏كنند زيد بچّه‏شان را شفا داد؛ آن معمار اين عمارت را ساخت؛ اين آب، جگرِ تفته آنها را زنده و سيراب مى‏كند، ديگر نمى‏گويند خدا. ﴿أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ﴾ أكثَرُهُم نورِ وجود را در همه موجودات نمى‏بينند؛ نور خدا را نمى‏بينند؛ خدا را ظاهر نمى‏بينند؛ جلوه موجودات را به او نمى‏بينند ﴿أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ﴾؛ امّا آن كسانى كه به مقام معرفت مى‏رسند آنها از خدا مى‏بينند.

در آيات قرآن داريم: ﴿دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ﴾[[8]](#footnote-8) و اين مردمى كه در بهشت مى‏روند، پرده‏ها برداشته مى‏شود، چشم‏هاى باطن جلوه مى‏كند و حقايق را درك مى‏كنند، آنجا خدا را تسبيح مى‏كنند؛ گفتگوى آنها ﴿سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ﴾ «بار پروردگارا! تو منزّهى» تو مقدّسى از هر چه صفات زشت و نقص است و چيزهائى كه از مقام قدسِ تو و مقام سُبّوحيّت و قُدّوسيّتِ تو پائين‏تر است، تو از همه آنها بالاتر هستى؛ و تحيّت آنها به يكديگر، سلامى است كه از طرف پروردگار به آنها مى‏رسد، ﴿وَ آخِرُ دَعْواهُمْ﴾ آخرين گفتار آنها چيست؟ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ﴾ يعنى: «تمام مراتب حمد اختصاص به خدا دارد.» يعنى: جلوه‏ها و ظهوراتى كه در دنيا بود، ظهوراتى كه در عالم برزخ بود، ظهوراتى كه در عالم قيامت بود، حورالعين، درخت، عسل، أنهار، رضوان پروردگار، تمام خصوصيّات، ارواح انبياء، ارواح ملائكه، همه اين جلوه‏ها جلوه خداست؛ جلوه حورالعين جلوه خداست؛ جلوه ملائكه جلوه خداست؛ جلوه انبياء جلوه خداست؛ و غير از خدا چيزى نيست، و تمام اين مَحامِد انحصار به او دارد. ﴿وَ آخِرُ دَعْواهُمْ﴾ يعنى: آخِر دعواى بهشتى‏ها! ﴿أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ﴾ است. خُب! اين را داشته باشيد.

پس حمد هم اختصاص به خدا دارد. گلى را كه تعريف مى‏كنيد، خدا را داريد تعريف مى‏كنيد؛ پس چشم باز كن ببين خداست؛ پس گلى نيست؛ قابل حمد، كسى جز خدا نيست؛ پس تو كه گل را تعريف مى‏كنى، دارى خدا را مى‏بينى و تعريف مى‏كنى؛ چرا انكار خدا را مى‏كنى با اينكه دارى خدا را مى‏بينى و تعريف مى‏كنى؟!

در آيات قرآن داريم: ﴿وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾[[9]](#footnote-9)، «خدا فقط داناست و تواناست.» منحصر مى‏كند علم و قدرت را در خدا. ﴿وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾[[10]](#footnote-10) علم و حكمت را منحصر در خدا مى‏كند. ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾[[11]](#footnote-11)، ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾[[12]](#footnote-12)، «خدا فقط شنوا و داناست». «خدا فقط شنوا و بيناست.» ﴿وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ﴾[[13]](#footnote-13)، «خداوند است كه گره‏ها را مى‏گشايد و داناست».

اين همه گوش‏ها، اين همه چشم‏ها، اين همه قدرت‏ها، اين همه علم‏ها كه در عالم بشر بوده، اين همه علمائى كه آمدند و رفتند و اين علم‏ها را ذخيره كردند، اين علم‏ها همه‏اش دربسته، در يك صندوقچه، اختصاص به خدا دارد؛ و هيچ موجودى نمى‏تواند بگويد من شنوا هستم و بينا هستم؛ پس بينا و شنوا خداست. اين آيات حصر را نمى‏فهماند؟! اين از اختصاصات شريعت مقدّس اسلام است و از اختصاصات قرآن است. در هيچ مكتبى از مكاتيب فلاسفه دنيا، و در هيچ‏يك از كتب آسمانيّه، ما نمى‏بينيم نظير اين مطالب باشد. در بين ساير ملل حتّى ملل الهى، اين ذكر ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ را نمى‏بينيم. مى‏گويند: «نه! حمد براى خداست، خدا هم سزاوارِ حمد است، خدا هم شنواست.» اين غير از اين است كه بگوييم: «تمام مراتب شنيدن و حمد اختصاص به خدا دارد».

اين ذكر از اختصاصات پيغمبر اكرم است كه دريچه آن را به روى امّت باز فرمود؛ و هيچ مذهب و ملّتى اين قسم ذكر ندارد؛ و اين ذكر چقدر عالى است! و چقدر بلند است! و اينها لقاء خداست؛ يعنى آقاجان چشمت را باز كن به عالم وجود، هركس مى‏شنود، هركس مى‏بيند، هركس علم دارد، هركس قدرت دارد، هركس حيات دارد، هر موجودى را كه شما تمجيد مى‏كنيد، ستايش مى‏كنيد؛ هر موجودى را كه عبادت مى‏كنيد، اينها همه حقيقتِ او، خداست. چشم به اين جلوه‏ها نينداز! به آن ذاتِ جلوه چشم بينداز، كه حيات مال اوست؛ مال خداست.

# در عالم وجود يك وجود مستقل بالذّات بيشتر نيست‏

پس اين آيات به صراحت دلالت دارد در عالم وجود، يك وجود مستقلِّ بالذّات، بيشتر نيست و او خداست؛ و تمام اين صفات و اسمائى كه عالم را پر كرده، از اسماء كلّيّه و جزئيّه، اسماء اوست؛ و چيزى از حيطه قدرت و علم و حيات و حكمت و كبريائيّت او خارج نيست؛ اين يك طريق استدلال. خوب توجّه كرديد؟ روى اين معنا دقّت كنيد! اين آيات خيلى خيلى مهمّ است[[14]](#footnote-14).

1. رجوع به: تفسير آيه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، جلسه چهارم. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره البقرة ( 2) صدر آيه 255. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره يوسف (12) ذيل آيه 39. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره الفاتحة (1) صدر آيه 2. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره الجاثية (45) قسمتى از آيه 36. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره العنكبوت (29) قسمتى از آيه 63. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره العنكبوت (29) ذيل آيه 63. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره يونس (10) آيه 10. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره الرّوم (30) ذيل آيه 54. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره التحريم (66) ذيل آيه 2. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره الأنعام (6) ذيل آيه 13. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره الشّورى (42) ذيل آيه 11. [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره سبأ (34) ذيل آيه 26. [↑](#footnote-ref-13)
14. تفسير آيه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، ص 121 ـ 129. [↑](#footnote-ref-14)